



عباس ملکی استاد سیاست‌گذاری انرژی در گفت‌وگو با «اعتماد»:

جنگ اوکراین باعث از پرده بیرون افتادن اقتدارگرایی در روسیه شد

شورش اخیر در روسیه ناشی از رقابت‌های داخلی بین نهادهای نظامی بود

شهاب شهسواری

از جمعه شب که یوگنی پریگورین، رهبر گروه شبه‌نظامی واگنر اعلام کرد به دلیل کشته شدن عده‌ای از نیروهای گروه پیمانکاری نظامی خصوصی واگنر نیروهایش را به سمت مسکو روانه می‌کند تا فرماندهان فاسد در پایتخت روسیه را از مقام‌شان پایین بکشد، روسیه ۲۴ ساعت توفانی پشت سر گذاشت. نهایتاً شورش گروه واگنر با میانجیگری رییس‌جمهور بلاروس و متحد نزدیک ولادیمیر پوتین، رییس‌جمهور روسیه پایان گرفت، اما این وقایع بدون تردید نتایج بلندمدتی در سیاست روسیه برجای خواهد گذاشت. برای بررسی عوامل این شورش و نتایج بلندمدت آن در شرایط سیاسی و اجتماعی روسیه با عباس ملکی، استاد سیاست‌گذاری انرژی دانشگاه شریف گفت‌وگو کردیم. ملکی معتقد است که شیوه حکومت فردگرایانه و متمرکز پوتین در درازمدت پایدار نیست و جنگ اوکراین به تدریج آسیب‌های خود را در جامعه روسیه نشان می‌دهد. این استاد دانشگاه معتقد است که تحولات اخیر در روسیه یک شورش واقعی بود که هر چند عامل آن رقابت‌های میان نهادهای نظامی در این کشور بود، اما آثار بلندمدتی در جامعه روسیه به جا می‌گذارد. در ادامه متن کامل گفت‌وگوی «اعتماد» را با عباس ملکی، استاد سیاست‌گذاری انرژی در دانشگاه شریف مطالعه می‌کنید.

عامل اصلی اتفاق‌هایی که جمعه شب و شنبه در روسیه افتاد، به اعتقاد شما چه بود؟

رفتار ولادیمیر پوتین را از ابتدای ورودش به کرملین از سال ۲۰۰۰ تاکنون می‌توان به دو بخش مشخص تقسیم کرد. بخش نخست از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ که ایشان رییس‌جمهور و در یک دوره هم نخست‌وزیر بودند، در این دوره با توجه به اتفاق‌هایی که در دوره بوریس یتسین رخ داده بود و جمهوری فدراتیو روسیه به شدت ضعیف شده بود، با حراج ثروت و منابع خدادادی، دارایی‌های روسیه توسط گروه انداکی از الیگارش‌های حاکم به غارت رفته بود. پوتین توانست در ۱۴ سال نخست حکومتش وضعیت را مدیریت بکند و ثروت‌های از دست رفته را پس بگیرد، مالیات‌ها را برقرار کند و افرادی مانند میخائیل خودروکفسکی، بوریس برزوفسکی و ولادیمیر گوزینسکی را سر جای خودشان بنشانند یا بازداشت و محاکمه کند. همان‌طور

که نمودارهای اقتصادی روسیه از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۱۴ نشان می‌دهد، تولید ناخالص داخلی این کشور از سال ۲۰۰۰ به بعد به تدریج رشد خود را تقویت کرد، تا آنجا که در نیمه‌های دهه دوم قرن ۲۱ روبل روسیه به یکی از قدرتمندترین ارزهای جهان تبدیل شد و روسیه توانست تا حدود زیادی ثبات اقتصادی، مالی و سیاسی پیدا کند. سال ۲۰۱۴ با نخستین اقدام نظامی روسیه علیه اوکراین و اشغال و ضمیمه‌سازی شبه جزیره کریمه، رشد و توسعه اقتصاد روسیه با مشکل مواجه شد. وقتی یک کشور وارد جنگ با نیروی خارجی می‌شود، طبیعتاً حکومت اقدام به محدود کردن آزادی‌های اجتماعی و سیاسی می‌کند، برای رسانه‌ها قوانین جدیدی وضع می‌شود و آزادی‌های فردی تحت تاثیر جریان کلی جنگ و میهن پرستی افراطی با هدف رسیدن به هدف و پیروزی علیه دشمن خارجی قرار می‌گیرد. این دوره را می‌توان دوره دوم حکومت پوتین در روسیه دانست. برخی آمار و داده‌ها نشان می‌دهد که وضعیت اقتصادی روسیه رو به افول گذاشت، اما در عین حال تحریم‌های ناشی از تجاوز نظامی نخست علیه اوکراین، باعث زمین گیر شدن و سقوط اقتصاد روسیه نشد و مسکو توانست با توجه به بالا بودن قیمت نفت و به تبع آن بالا بودن قیمت گاز طبیعی، بر تحریم‌ها فائق بیاید و همچنان سطح رفاه اجتماعی و رشد اقتصادی را تا حدودی حفظ کند. روسیه بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۲ توانست باز هم خودش را جمع کند و با آزاد شدن برخی دارایی‌هایی که در نتیجه تحریم‌های سال ۲۰۱۴ مسدود شده بودند، وضعیت اقتصادی را تا حدودی با ثبات نگه دارد. وقتی به سال ۲۰۲۲ رسیدیم، حمله وسیع و سراسری روسیه علیه اوکراین روز ۲۴ فوریه آغاز شد. این بار تتمه آزادی‌های باقیمانده فردی، اجتماعی، فعالیت‌های مدنی و اقتصاد بازار آزاد کاملاً از بین رفت و تحت تاثیر جنگ تمام عیار علیه اوکراین قرار گرفت. بسیج عمومی برای پیروزی در جنگ علیه اوکراین باعث شد که نوعی دولت اقتدارگرا در روسیه از پرده بیرون بیفتد. مجموعه این تحولات، یعنی سلب آزادی‌های طبقه‌های اجتماعی به نفع نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی، آثار جبران ناپذیری در وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور برجای می‌گذارد. به صورت اخص در روسیه شاهد هستیم که علاوه بر نیروهای مسلح متعارف، شرکت‌ها و نهادهای خصوصی و وابسته به افراد با نفوذ وجود دارند که در فعالیت‌های نظامی و امنیتی مشارکت دارند. آنچه در روزهای گذشته در روسیه اتفاق افتاد، نتیجه رقابتی بین نهادهای نظامی و امنیتی بود که برخلاف اغلب کشورهای جهان، بخش نظامی و امنیتی در روسیه فقط به نیروهای مسلحی که رسماً تحت استخدام دولت و حکومت هستند، خلاصه نمی‌شود و شاهد بودیم که یک بنگاه نظامی خصوصی، علیه فرماندهان حکومتی نظامی شورش کرد. البته در اوکراین هم حضور گروه‌های خصوصی و پیمانکاری در جنگ به شکل گسترده‌ای مشهود است.

به صورت خلاصه برداشت من این بود که شما معتقدید اقدام‌های بنیانگذار گروه واگنر، تلاش برای کودتا و سرنگونی حکومت ولادیمیر پوتین نبود؟

نه! به نظر من این اتفاق‌ها نتیجه رقابت‌هایی بود که یک گروه از پیمانکاران خصوصی نظامی، یعنی گروه واگنر، علیه بخش رسمی نیروهای مسلح و نهادی که زیر نظر رییس ستاد نیروهای مسلح روسیه و وزیر دفاع اداره می‌شدند، وجود داشت و این دو بخش از نیروهای مسلح روسیه با یکدیگر درگیر شدند.

اتفاق‌هایی که روزهای جمعه و شنبه رخ داد، چه چیزی را در مورد وضعیت سیاسی و اجتماعی روسیه به ما نشان می‌دهد؟ شما فرمودید که این رویدادها نتیجه رقابت‌هایی درون نهادهای نظامی بود. آیا در کنار این، بر اثر جنگ ما شاهد شکاف‌هایی درون اجتماع روسیه هم هستیم یا این رویدادها فقط به نهادهای نظامی خلاصه می‌شود؟

این وقایع در حوزه نظامی رخ داد، اما بدون تردید دارای پیامدهای اجتماعی وسیع‌تری خواهد بود. به گمان من جنگ اوکراین، دارای معنای خاصی برای مردم روسیه نیست. البته نباید فراموش کرد که به لحاظ میهن‌پرستی، ملی‌گرایی و علاقه به کشور، اگر در شرایط کنونی از شهروندان روسیه نظرخواهی کنیم، آنها بیش از گذشته به پوتین علاقه‌مندند. اما یک ناظر بیرونی به سادگی می‌تواند مشاهده کند که این جنگ دستاورد خاصی برای مردم روسیه در پی ندارد و روسیه به هر شکلی که از این جنگ بیرون بیاید، چه شکست خورده و چه با تصرف سرزمین‌های اوکراین، نهایتاً این جنگ به ضرر مردم روسیه و آسیب‌زننده به آینده جامعه روسیه است.

این اتفاق‌ها بعد از ۲۳ سال حکومت مستمر، نشان داد که ولادیمیر پوتین کاملاً بر اوضاع مسلط نیست و شاید بتوان این وقایع را نوعی آبروریزی برای حکومت مرکزی تلقی کرد. این رویدادها در آینده حکومت او چه تاثیری خواهد گذاشت؟

این یک بحث کلاسیک در علوم سیاسی است که حاکمیت یا می‌تواند با تکیه بر قدرت مردم امور را پیش ببرد یا با تکیه بر قدرت فرد و نزدیکانش. برای نمونه نخست می‌توان شیوه حاکمیت در هندوستان را مثال زد که در شرایط ایده‌آل احزاب و نیروهای سیاسی و اجتماعی در این کشور به نوعی با مشارکت با یکدیگر کار را پیش می‌برند و حاکمیت در هند خیلی به شخص رهبر حزب حاکم و نقش کاریزماتیک او بستگی ندارد. اینکه گفتم به این معنا نیست که دولتی که اکنون در هندوستان قدرت را در اختیار دارد در تمامی رفتارهایش درست عمل می‌کند، به ویژه در دولت کنونی شاهد مشکلات گسترده‌ای برای اقلیت‌های هند به خصوص مسلمانان ایجاد شده است. اما در هر صورت در هندوستان گردش نخبگان و جابه‌جایی سیاستمداران درون حزب و درون دولت دایماً انجام می‌شود. نمونه دوم شرایط دولتی است که مجموعه حاکمیت فقط در اختیار چند نفر باشد و آنها چه به صورت فردی یا به صورت گروهی بین خودشان مسوولیت‌ها را تقسیم کنند. چنین شرایطی را می‌توان در چین و حزب کمونیست حاکم دید. طبیعی است که در درازمدت گروه نخبه متمرکز که همه مسوولیت‌های سطح بالای جامعه را در اختیار دارند، به مشکلاتی بر می‌خورند. از جمله این مشکلات می‌توان به فساد اشاره کرد، رفت‌وآمد افراد از درهای پنهانی پشت ساختار قدرت که برای مردم عیان نیست. اگر هیچ‌یک از مشکلات ناشی از فساد و انحصار قدرت هم باعث تضعیف و افول این شکل حکومت‌ها نشود، عاقبت مسوولان انگشت‌شمار چنین حکومت‌هایی به صورت طبیعی و خواه ناخواه پیر و به مرگ نزدیک می‌شوند. این نوع حکومت‌ها خواه ناخواه دچار مشکلات متعددی می‌شوند.

اگر مورد ویژه روسیه را بخواهیم در همین چارچوب ارزیابی کنیم، گرچه در روسیه حزب کمونیست حاکم نیست، اما وقتی دقت

می‌کنیم، مشاهده می‌شود که جریان قدرت در دست تعداد انگشت‌شماری از افراد قدرتمند متمرکز است و تصمیم‌گیری نهایی توسط یک نفر، همان نسخه‌برداری از حزب کمونیست است که قدرت در کمیته دائمی پلیتبرو (دفتر سیاسی) خلاصه می‌شود و آخرین نقطه که همه مسائل به آن ارجاع می‌شود رییس کمیسیون نظامی حزب است. در روسیه این قدرت در دستان رییس‌جمهور است که در ۲۳ سال گذشته، انحصار را در اختیار ولادیمیر پوتین بود.

فکر می‌کنید در اتفاق‌هایی که در روسیه افتاد تا چه اندازه می‌توان ردپای غرب و امریکا را مشاهده کرد؟

بعد از حمله روسیه به اوکراین، قابل‌کتمان نیست که بخش رسانه‌ای و جریان شبکه‌های اجتماعی در غرب به شدت علیه روسیه فعال شده است. سرمایه‌گذاری بزرگ و بودجه‌های عظیمی صرف پیدا کردن راه‌هایی برای نفوذ به جامعه روسیه، مردم اوکراین و بازنمایی این جنگ برای دیگر کشورها در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی از سوی غرب انجام شده است. در عین حال نباید فراموش کرد که علت و عامل اصلی این سرمایه‌گذاری توسط غرب، تصمیم اشتباه روسیه در تجاوز نظامی به اوکراین بود. بی‌تردید جنگ رسانه‌ای و سایبری غرب علیه روسیه، جنگی تمام‌عیار، وسیع و تخصصی است. هر کسی ممکن است این واقعیت را به نفع خودش صورت‌بندی کند، عده‌ای بگویند که همه تقصیر بر گردن غرب است و روسیه بی‌گناه و مظلوم است و در برابر عده‌ای دیگر می‌گویند که روسیه بود که شروع‌کننده بود و به اوکراین حمله کرد و در پی این اقدام ماشین تبلیغاتی غرب فعال شد. صورت‌بندی سومی هم وجود دارد که وقایع کنونی را در زمینه تاریخ ارزیابی می‌کند. از سال ۱۹۸۸ و در پی وقایع چکسلواکی که منجر به فروپاشی دیوار برلین شد، از همان زمان غرب تمرکز ویژه‌ای بر مردم اوکراین داشت و تلاش می‌کرد که این کشور را در کنار مرزهای روسیه به اردوگاه غرب بکشاند. اما در همین زمینه تاریخی هم اگر نگاه کنیم، اگر روسیه تصمیم نمی‌گرفت که اقدام نظامی علیه اوکراین انجام دهد، تلاش‌های غرب در سطح رسانه‌ای و تبلیغاتی باقی می‌ماند و تا این حد تأثیرات وسیعی بر جای نمی‌گذاشت.

ما در رسانه‌های روس نشانه‌ای از انتساب وقایع جاری به غرب ندیدیم و حتی پوتین هم که دایما غرب را به دلیل جنگ اوکراین مقصر می‌داند، در سخنرانی صبح شنبه‌اش مدعی دخالت غرب در وقایع جمعه و شنبه نشد. اما در برابر در تهران به ویژه در رسانه‌هایی که منتسب به حاکمیت هستند، مرتباً تبلیغ می‌شود که غرب و ناتو عامل شورش واگنر در روسیه بودند. فکر می‌کنید چرا چنین تصویری از تحولات روسیه در ایران وجود دارد؟

اجازه بدهید این موضوع را هم در بستر تاریخی نگاه کنیم. روابط امروز تهران را با مسکو می‌توان همسطح روابط استراتژیک ارزیابی کرد. در گذشته روابط تهران و مسکو همواره آغشته به بی‌اعتمادی و حتی خصومت بود، چه در دوران روسیه تزاری، چه در دوره اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و چه در آغاز دوره جمهوری فدراتیو روسیه. تهران با تلاش و زحمات بسیار شرایطی ایجاد کرد که در سال‌های اخیر بین مسکو و تهران اعتماد برقرار شود. حالا که اعتماد برقرار شده است و در سطوح

مختلف روابط خوبی وجود دارد، بعضی ناظران ممکن است تصور کنند که تهران در همه زمینه‌ها با روسیه هماهنگ است. اما واقعیت این است که این گونه نیست. مثلاً در مساله حمله روسیه به اوکراین، در تهران رهبران ارشد نظام تاکید کردند که ایران با جنگ مخالف است. ایران به رغم روابط همسطح و روابط استراتژیک با روسیه، همچنان استقلال عمل خودش را حفظ کرده است و حرف خودش را بیان می‌کند. اما در داخل کشور عده‌ای وجود دارند که تصور می‌کنند به دلیل روابط نزدیک تهران و مسکو باید در همه جا و همه حالت به روسیه کمک کرد. به نظر من این درک درستی از روابط دوجانبه نیست، درست است که روابط تهران و مسکو حسنه است، اما این دلیل نمی‌شود که در همه زمینه‌ها همفکر و همزبان باشیم، خیلی جاها هم اختلاف نظر وجود دارد. من به عنوان فردی که مسوولیتی ندارم، می‌توانم بگویم که یکی از این اختلاف نظرها این است که جنگ اوکراین یک جنگ بیهوده است.

در برخی رسانه‌های غربی هم بعضی ادعاها مطرح شده که ممکن است وقایع جمعه شب و شنبه در روسیه، یک بازی ساختگی برای فریب اوکراین در جنگ باشد. تئوری‌های توطئه‌ای وجود داشت که ممکن است این رویدادها نمایشی باشد برای پیشروی و در دام انداختن نیروهای اوکراینی یا بعد از خروج پریگوژین از روسیه به مقصد بلاروس، گفته شد که ممکن است واکنر قصد داشته باشد از خاک بلاروس عملیاتی از شمال اوکراین برای تصرف کیف انجام دهد. فکر می‌کنید این ادعاها چقدر صحت داشته باشد؟

همان طور که گفتید، اینها تئوری توطئه است و خیلی نمی‌توان روی آنها مانور داد، هر چند که نمی‌شود آنها را قاطعانه رد کرد. در دوران اتحاد جماهیر شوروی، زمانی که من به مسکو سفر می‌کردم، مقام‌های وقت می‌گفتند که پنج لایه سیستم امنیتی برای مسکو و کاخ کرملین به عنوان کانون رهبری اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای عضو پیمان ورشو داریم. لایه نخست در مرزهای بیرونی متحدان مسکو از دیوار برلین گرفته تا مرزهای شمالی ایران با جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان قرار داشت، لایه دیگری در داغستان و چچن و چند لایه دیگر تا به نزدیکی مسکو می‌رسید. حالا در محیط امنیتی که قطعاً بخشی از چارچوب‌های دوران گذشته را حفظ کرده است، تصور کنید که خودروهای نظامی و ادوات سنگین گروه واگنر، از مرزهای اوکراین تا چهارمین لایه حفاظتی نزدیک به کرملین عبور کردند و فقط یک مدار امنیتی دیگر بین آنها و مرکز حکومت روسیه باقی مانده بود. هیچ حکومتی حاضر نیست چنین قماری را با ساختار امنیتی خودش انجام دهد. در نتیجه به اعتقاد من اتفاق‌های جمعه و شنبه یک بازی نبود و یک شورش واقعی بود.

در طول دو روز گذشته قیاس‌هایی با وقایع مشابه تاریخی در روسیه انجام شد. از جمله عده‌ای اتفاق‌های جمعه و شنبه را با کودتای نافر جام گنادی یانایف، معاون وقت رییس جمهور شوروی در سال ۱۹۹۱ مقایسه کردند که درست در دوره فروپاشی شوروی رخ داد و باعث تسریع در این فرآیند شد. نکته عجیب برای شخص من این بود که ولادیمیر پوتین، شرایط را با سال ۱۹۱۷ و دوران جنگ جهانی

اول مقایسه کرد، شرایطی که روسیه در وضعیت فاجعه‌بار اقتصادی و اجتماعی به سر می‌برد. پوتین گفت که عدم اتحاد در کشور در آن دوران باعث شد که پیروزی در جنگ جهانی اول از چنگ روسیه در بیاید. در آن دوران هم کودتای نافرجام لاور کورنلوف باعث تسریع در فروپاشی حکومت موقت پس از انقلاب فوریه شد و فرآیند انتقال قدرت به بلشویک‌ها را تسریع کرد. فکر می‌کنید این قیاس‌ها تا چه اندازه درست باشد؟

هم می‌شود از تاریخ درس گرفت و هم باید بدانیم که هیچ‌وقت دو اتفاق تاریخی کاملاً مشابه هم تکرار نمی‌شوند. به نظر من ولادیمیر پوتین به این دلیل به وضعیت ۱۹۱۷ اشاره کرد که مایل بود، بگوید دولت فعلی روسیه استمرار روسیه بزرگ یا آن روسیه‌ای که از هزار سال پیش تاسیس شد و ساختار اتحاد جماهیر شوروی یک استثنا و ناهنجاری در تاریخ روسیه بود که در طول آن فجایعی مانند دوران استالین یا وضعیت اقتصادی فجیع دهه ۱۹۸۰ میلادی رخ داد...

می‌فرمایید که ولادیمیر پوتین حکومت خودش را با حکومت امپراتوری روسیه مقایسه می‌کند؟

بله! پوتین حکومت خودش را استمرار امپراتوری روسیه می‌داند. برای این هدف پوتین دو ابزار در نظر دارد، یکی نفت و گاز روسیه که سرمایه عظیمی است که روسیه در این دوره در اختیار دارد، شاید در دوره تزاری این ابزار نیروهای نظامی روسیه و اشراف فتودال روسیه بودند. پوتین در رساله دکترای خودش هم این موضوع را با صراحت بیان می‌کند که منابع معدنی روسیه است که می‌تواند روسیه را به عزت و شوکت گذشته بازگرداند. ابزار دوم سرزمین‌های اطراف روسیه هستند که در این کشور از آنها با عنوان «خارج نزدیک» یاد می‌شود. یعنی کشورهایی که در دوران روسیه تزاری عضوی از روسیه بودند مانند پنج کشور آسیای میانه، سه کشور قفقاز جنوبی، سه کشور بالتیک و کشورهای دنسیترا یا از جمله اوکراین و مولداوی و دیگر کشورهای این منطقه، مولفه دیگر روسیه بزرگ مدنظر پوتین است. به نظر من پوتین به این دلیل به وقایع ۱۹۱۷ اشاره کرد که قصد داشت تسلسل و زنجیره ناگسستنی فره روس را نشان بدهد.

در مورد کودتای ۱۹۹۱ شخص پوتین اشاره‌ای نکرد. اما می‌دانیم که معاون وقت رییس‌جمهور شوروی، به همراه وزرای دفاع و کشور علیه رییس‌جمهور وقت میخائیل گورباچف کودتا کردند که این کودتا توسط بوریس یلتسین با پشتیبانی گسترده کشورهای غربی به ویژه بریتانیا ناکام ماند. هر دو واقعه تاریخی و رویدادهای اخیر در شورش واگنر مسائلی نبود که از قبل دولت در جریان آنها قرار داشته باشد. اینها مسائلی است که از پویایی‌ها و دینامیک‌های اجتماعی نشات می‌گیرد و هر دولتی باید برای جلوگیری از وقوع آنها به صورت پیوسته با دقت سیگنال‌های اجتماعی را رصد کند. هر دولتی باید حواسش به سیگنال‌های ضعیف باشد. سیگنال‌های ضعیف، سیگنال‌ها و شواهدی است که مدیران قدرتمند می‌بینند و می‌شنوند و مردم عادی آنها را مشاهده نمی‌کنند. در وقایع اخیر، سیگنال ضعیف صحبت‌هایی بود که یوگنی پریگورژین، علیه رییس ستاد مشترک نیروهای مسلح و وزیر دفاع روسیه در جنگ اوکراین مطرح کرده بود. دولت روسیه نتوانست به موقع این سیگنال‌های ضعیف را تشخیص بدهد و جلوی وقایعی که در نتیجه آن رخ می‌دهد را بگیرد.

بعد از ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ تنه آزادی‌های باقیمانده فردی، اجتماعی، فعالیت‌های مدنی و اقتصاد بازار آزاد کاملاً از بین رفت و تحت تاثیر جنگ تمام عیار علیه اوکراین قرار گرفت

اتفاق‌های اخیر روسیه نتیجه رقابت‌های یک گروه از پیمانکاران خصوصی نظامی علیه بخش رسمی نیروهای مسلح تحت حاکمیت دولت بود.

یک ناظر بیرونی به سادگی می‌تواند مشاهده کند که این جنگ دستاورد خاصی برای مردم روسیه در پی ندارد و روسیه به هر شکلی که از این جنگ بیرون بیاید، چه شکست خورده و چه با تصرف سرزمین‌های اوکراین، نهایتاً این جنگ به ضرر مردم روسیه و آسیب‌زننده به آینده جامعه روسیه است

اگر از مردم روسیه نظر سنجی شود، هنوز پوتین محبوب‌ترین سیاستمدار در این کشور است

اگر روسیه تصمیم نمی‌گرفت که اقدام نظامی علیه اوکراین انجام دهد، تلاش‌های غرب در سطح رسانه‌ای و تبلیغاتی باقی می‌ماند و تا این حد تاثیرات وسیعی بر جای نمی‌گذاشت